

برائت و وحدت جامعه‌ی اسلامی در سیره‌ی اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام)

سید غلامرضا سجادی^۱

چکیده:

با توجه به معنی لغوی وحدت، اینگونه به نظر می‌رسد که حق و باطل به وحدت نمی‌رسند، مگر اینکه حق پایمال گردد و در نهایت نتیجه‌ای جز باطل بر ایمان باقی نخواهد ماند. لذا برخی متدینین با توجه به دستورات شارع مقدس مبنی بر اعلام انزجار و برائت از باطل برای حفظ حقانیت دین، از وحدت مذاهب به شدت هراس داشته و با آن مخالفت نموده‌اند. از سویی برخی روشنفکران متدین با توجه به ضرر و زیان نزاع و اختلاف بین مسلمانان و در نتیجه ضعف روزافزون اسلام در مقابل کفر و همچنین فواید بیشمار وحدت مذاهب اسلامی در مقابل کفار و مشرکین، پرچم وحدت را علم کرده تا آنجا که، حتی برخی نه تنها منکر لعن و برائت شده بلکه به ولایت و تعریف و تمجید منافقان و ظالمان نیز روی آورده‌اند! بر همین اساس مراجعه به سیره‌ی اهل‌بیت (علیهم‌السلام)، که شاخص حق و حقیقت و کشتی نجات است بر ما امری ضروریست تا بتوان راه را از بیراهه تشخیص داد.

پس از مراجعه‌ی به سیره و روش این بزرگواران متوجه می‌شویم که حضرات معصومین به هر دو موضوع و پیامدهای آن نظر داشته‌اند و با سخن و عمل، راه را بر ما روشن کرده‌اند؛ هم از تفرقه و پراکندگی مسلمین و هم از فراموشی لعن و برائت جلوگیری می‌کرده‌اند. در نوشته‌ی پیش رو ابتدا به نقد و بررسی وحدت پرداخته و سپس به مصادیقی از آن در سیره‌ی اهل‌بیت (علیهم‌السلام) اشاره شده است.

کلید واژه‌ها: برائت، وحدت، اتحاد، تولی، تبری، لعن، دشنام، تفرقه، تقیه، تقریب

برائت و وحدت جامعه‌ی اسلامی در سیره‌ی اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام)

^۱ دانش پژوه مقطع کارشناسی ارشد رشته س حقوق و معارف اسلامی مجتمع آموزش عالی اصفهان

مقدمه:

با توجه به پیشینه و اهمیت موضوع وحدت، از اثبات و نفی تا تندروی‌ها و کندروی‌ها، و آثار بسیار مهم آن بر جامعه‌ی اسلامی، نگارنده این پژوهش برآن شد تا در این موضوع تامل و تحقیق نماید و با جمع‌آوری روایات متفاوت و متناقض در کنار هم به سیره و روش و منش اهل بیت (علیهم السلام) که همان صراط مستقیم است، دست یابد؛

چرا که عده‌ای آنچنان غرق در وحدت و آثار مثبت آن در جامعه شده‌اند که اگر به حال خود رهاشان کنی ممکن است منکر یکی از واجبات دین به نام براءت شوند و حتی با طعن و کنایه با آن برخورد کنند و عده‌ای نیز چنان غرق در براءت شده‌اند که ممکن است به خاطر احیای این واجب الهی، حتی مرزهای حرمت و وجوب را نیز جابه‌جا نمایند.

لذا بر هر مومن و مسلمانی واجب است در این امر مهم تحقیق و تامل و تدبر نماید تا از انحراف در دین مصون بماند.

ما برای رسیدن به امر حق و صراط مستقیم، چاره‌ای جز مراجعه به سیره‌ی ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) نداریم، همان کشتی نجاتی که در دریای موج و خروشان باید به او پناه برد تا از غرق شدن در دریای ضلالت در امان ماند، همان کشتی نجاتی که متقدم از او مارق و متاخر از او زاهق خوانده شده است!
وقتی به سیره و منش امام ۲۵۰ ساله مراجعه میکنیم، مشاهده میکنیم گاهی امر به لعن ظالمان و منافقان و غاصبان کرده‌اند و گاهی به شماتت لعن کنندگان پرداخته‌اند،
گاهی به عیادت بیمار از مخالفین می‌رفته‌اند و گاهی نهی از دوستی با مخالفین می‌کرده‌اند،

گاهی پشت سر ظالم نماز می‌خوانده‌اند و گاهی شرط عدالت در امام جماعت را، یادآور میشده‌اند،
گاهی به علی بن یقطین‌ها برای ماندن در سمت وزارت امر می‌شود، گاهی صفوان جمال‌ها از اجاره دادن شتر حتی برای سفر حج منع می‌شود!
گاهی مشاور حاکم ظالم و حتی ناجی جانش می‌شود، گاهی از پذیرفتن پست و مقام در دستگاه ظلم و نفاق، سر باز می‌زند!

اینها مشتکی از خروارها روایات و دستورات به ظاهر مخالف و معارض است، که میبینیم عده‌ای بخشی از این روایات را در دست گرفته و با دلایل عقلی و نقلی دین را به سوی خود می‌کشند و عده‌ای دیگر با دستاویز بخش دیگر روایات، سوی دیگر این ریسمان را گرفته و در جهت مخالف می‌کشند...

لذا اگر با چشمان باز و بدون پیش‌زمینه‌ی فکری و سوءذهنیت، این دو دسته روایات را در کنار یکدیگر نگذاریم، هرگز این اختلاف رفع نخواهد شد و اگر هم توانستیم جمع کنیم، آنگاه بخوبی متوجه میشویم که این روایات به ظاهر متناقض چگونه در کنار هم و به زیبایی، معنای کامل خود را آشکار مینمایند!

آن هنگام است که متوجه می‌شویم برائت و ولایت، لعن و تقیه هر کدام در موضع و به روش خاص خود، چه هدف والا و واحدی را دنبال می‌کند!

مراد از تبری و برائت

تبری و برائت هر دو مصدر برای فعل براء و یبراء است (الجدول فی اعراب القرآن ج ۱۰ ص ۲۷۸) و به معنی بیزاری جستن، انزجار و تنفر از عقیده و عمل نادرست است. در اصطلاح بیزاری جستن از دشمنان خدا (مشرکان، کافران و کسانی که منکر ولایت و امامت ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام) را گویند. تبری ریشه در قرآن کریم دارد و در ابتدای سوره‌ی برائت اینگونه آمده است که برائت از جانت خدا و رسولش می‌باشد.

این عمل از ابتدای بعثت رسول خدا و شروع دعوت به اسلام، با اعلام بیزاری و برائت از مشرکان و عمل و عقیده‌ی باطل آنان به عنوان یکی از واجبات دینی تا روز قیامت (سوره بقره آیات ۱۶۶ و ۱۶۷) مطرح بوده است. تبری از گمراهان و دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام در اعمال شب و روز جمعه (الکافی فی الفقه ص ۱۵۳) و حتی هنگام تلقین به محتضر و میت (کشف‌الغطاء ج ۲ ص ۲۵۱ و ص ۲۸۹) نیز سفارش شده است. در روایات متعدد اساس و پایه‌ی دین حب و بغض خوانده شده (مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۲۷) است. در کنار دوست داشتن خداوند و اولیای الهی (تولی)، دشمن داشتن دشمنان خدا و اولیای او (تبری) از مهمترین و استوارترین رشته‌های ایمان ذکر شده است. (وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۱۷۶) در زیارت عاشورا در کنار سلام به اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) لعن و نفرین به دشمنانشان و اعلام برائت از آنان به ما تذکر داده شده است!

واکنش اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نسبت به منکرین برائت از دشمنان آنان:

در روایات متعددی که در زمینه برائت از دشمنان اهل‌بیت (علیهم‌السلام) به ما رسیده صفات و یا ویژگی‌هایی برای منکران این واجب الهی و کسانی که این امر را ترک کرده‌اند شمرده شده است، در این نوشته این روایات به پنج دسته تقسیم می‌شود و از هر دسته‌ای به ذکر یک روایت بسنده خواهد شد:

الف) دروغ‌گو خطاب شدن آنان

در برخی روایات کسانی که منکر برائت و تبری شده‌اند، دروغ‌گو خوانده شده‌اند، مانند روایت ذیل:

قال الصادق (علیه‌السلام): كَذَّبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَّبِعْ مِنْ عَدُوِّنَا (بحار الانوار ج ۲۷ ص ۵۹)

دروغ می‌گوید کسی که ادعای محبت ما را دارد، اما از دشمنان ما بیزاری و برائت نمی‌جوید!

ب) اظهار برائت اهل بیت (علیهم السلام) از ایشان:

در برخی روایات اهل بیت (علیهم السلام) اعلام کردند از ما نیستند کسانی که مخالفان ما را اکرام کنند و یا با آنان پیوند برقرار کنند، مانند این روایت:

قال الامام الرضا (عليه السلام):

مَنْ وَاصَلَ لَنَا قَاطِعًا أَوْ قَطَعَ لَنَا وَاصِلًا أَوْ مَدَحَ لَنَا عَائِبًا أَوْ أَكْرَمَ لَنَا مُخَالِفًا فَلَيْسَ مِنَّا وَلَسْنَا مِنْهُ (صفات الشيعة شيخ صدوق ح ۱۰)

هر که با کسی که از ما بریده است پیوند برقرار کند، یا با کسی که به ما پیوسته است قطع رابطه کند، یا نکوهش‌گر ما را ستایش کند یا مخالفان ما را کرامت کند، نه او از ماست و نه ما از اویم!

پ) نقصان در دین

در برخی روایات کمال دین در ولایت و برائت از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) دانسته شده:

قال الامام الرضا (عليه السلام):

كَمَالُ الدِّينِ وَلاِبْتِنَا وَالبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا (بحار الانوار ج ۲۷ ص ۵۸)

کمال دین در ولایت ما و اظهار برائت از دشمنان ماست!

ت) دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) و بیزاری خداوند از ایشان:

حتی در برخی روایات دوستی با دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را معادل دشمنی با ایشان شمرده شده است:

امام زین العابدین (عليه السلام):

من احب اعداءنا فقد عادنا و نحن منه براءٌ ولله عزوجل منه برىء (بحار الانوار ج ۲۷ ص ۶۰)

هر که دوستی کند با دشمنان ما، با ما دشمنی کرده، ما از او بیزاریم و خداوند عزوجل نیز از او بیزار است!

مراد از وحدت و اتحاد

وحدت و اتحاد در لغت به معنای یکتایی و یگانگی است (خلیل بن احمد فراهیدی، ترتیب العین، ج ۱ ص ۱۴۲) و می‌تواند به دو صورت حقیقی و مجازی متصور شود:

معنای حقیقی آن یعنی تبدیل دو چیز به یک چیز است، اگر چه تحقق چنین اتحادی در خارج محال است معنای مجازی آن یعنی تبدیل یک چیز به چیز دیگر است، یعنی بر اثر ضمیمه شدن یک شیء به شیء دیگر، محصول سومی پدید آید، مثل درآمیختن خاک با آب که گل پدید آید. (علامه حلی باب حادی عشر، الجامع فی ترجمه‌ النافع ص ۱۱۶)

وحدت و اتحاد در کاربرد عام به معنای همبستگی، همگرایی، یکدلی، یگانگی، موافقت و اجتماع و با هم بودن در یک امر است. یکی از ویژگی‌های حرکت وحدت طلبانه، حرکت در مسیری واحد و یا برخورداری از جهتی واحد به منظور رسیدن به مقصدی واحد است. این دو واژه با معانی فوق، در برابر مفاهیمی نظر کثرت، پراکندگی، اختلاف، تفرقه، گروه‌گرایی و واگرایی به کار می‌رود.

بنابراین وحدت در کاربرد عام یعنی تبدیل گسستگی به همبستگی، واگرایی به همگرایی، پراکندگی به پیوستگی، اختلاف نظر به وحدت نظر و تعیین هدفی مشترک و توافق برای برگزیدن راهی مشخص برای رسیدن به آن می‌باشد. (آقانوری علی، امامان شیعه و وحدت اسلامی) مصادیق حفظ وحدت جامعه اسلامی در لسان و سیره‌ی اهل بیت (علیهم السلام)

الف) حضور و توصیه به شرکت در جمعه و جماعت مسلمین

همانطور که میدانیم یکی از مهمترین اجتماعات مسلمین حضور در نماز جمعه و جماعت بوده و در این زمینه روایات متعددی از پیامبر رحمت در مذمت تارک نماز در مسجد و کناره‌گیری از جماعت مسلمین وارد شده مانند روایات ذیل:

رسول خدا(ص) فرمودند: «هر کس همسایه مسجد باشد و سه روز متوالی به جماعت حاضر نشود، پس لعنت خدا و جمیع فرشتگان و آدمیان بر او باد و اگر از زنی خواستگاری کرد به وی نکاح نکنید و اگر بیمار باشد از او دیدن نکنید و اگر جنازه‌ی او را تشییع کردند همراهی نکنید، آگاه باشید که او را نماز نیست، آگاه باشید که او را روزه نیست، آگاه باشید که او را زکات نیست، آگاه باشید که او را حج نیست، آگاه باشید که او را جهاد نیست و بمیرد به مرگ جاهلیت» (جامع الاخبار ص ۷۹)

همچنین امام صادق(ع) از جدشان رسول خدا نقل کرده‌اند:

« نماز کسی که در مسجد با مسلمان نماز نگذارد، نماز نیست و جز از کسی که در خانه‌ی خود نماز گذارد و از جماعت ما کناره بگیرد غیبت جایز نیست و هر که از اجتماع مسلمین دوری گزیند عدالت او ساقط می‌شود و قطع ارتباط با او واجب میشود و اگر خبر او به امام مسلمانان برسد او را بیم می‌دهد و از این کار برحذر می‌دارد و هر که ملازم اجتماع مسلمانان باشد غیبت کردن از او حرام و عدالت او ثابت است.» (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۳۱۷)

و همچنین رسول خدا(ص) در جای دگر فرمودند:

« نزدیک است که فرمان دهم تا بر در خانه‌ی کسانی که از نماز خواندن در مسجد خودداری میکنند هیزم بریزند و آن را آتش زنند و خانه‌هایشان بر سرشان بسوزد» (التهدیب الاحکام ج ۳ ص ۲۵)

اگر چه در تاریخ نمونه‌ای نداریم که رسول رحمت یا ائمه اطهار خانه‌ی کسی را سوزانده باشند و در این نمونه روایات هم چنین آمده که نزدیک است چنین فرمانی صادر شود ولی همین تهدید خود نشانه‌ی میزان اهمیت این موضوع می‌باشد، از سوی دیگر چون ممکن است همین دست روایات، دستاویز مخالفین برای هجوم به خانه‌ی معترضین (به فقدان شرط عدالت در امام جماعت) شوند و یا آنان را در معرض تهمت قرار دهد، و همچنین خود ائمه که احیاء کننده‌ی شریعت خدا و رسولش بوده‌اند، اولین عاملان و آمران به این امر مهم در اجتماع مسلمین بوده‌اند و برای احیای این امر و از سویی حفظ جان و مال و آبروی متشرعین، پیوسته دستوراتی مانند موارد زیر را صادر میکرده‌اند:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّغْرِ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الصَّغْرِ الْأَوَّلِ (کافی کلینی ج ۳ ص ۳۸۰ / وسائل الشیعه ج ۸ باب صلاة الجماعة)

هر که با مخالفین در صف اول نماز بگذارد گویا با رسول الله (ص) در صف اول نماز گذارد.

و همچنین در جای دگر فرمودند:

صَلَّى مَعَهُمْ فَإِنَّ الْمُصَلِّيَ مَعَهُمْ فِي الصَّغْرِ الْأَوَّلِ كَالشَّاهِرِ سَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (وسائل الشیعه ج ۸ باب صلاة الجماعة)

با آنان نماز بگذار، پس به تحقیق که نمازگذار با آنان در صف اول همانند شمشیر کشیده در راه خدا هست در روایت دیگر امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرمودند:

صَلَّى حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ (علیهما السلام) خَلْفَ مَرَّوَانَ وَ نَحْنُ نُصَلِّي مَعَهُمْ (وسائل الشیعه ج ۸ باب صلاة الجماعة)
امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) پشت سر مروان نماز میگذارند و ما نیز با آنان نماز میگذاریم

یا در جای دیگر چنین آمده:

فَقَالُوا لِأَحَدِهِمَا مَا كَانَ أَبُوكَ يُصَلِّي إِذَا رَجَعَ إِلَى الْبَيْتِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا كَانَ يَزِيدُ عَلَي صَلَاةِ آيَةٍ (مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۴۵۶)

پس زمانی که به یکی از آن دو بزرگوار گفتند آیا پدرتان زمانی که به خانه باز میگشتند نماز میگذارند؟
پس گفتم نه به خدا قسم اضافه بر آن نماز نکردند حتی یک آیه!

البته قید "صلی لنفسه" که در برخی روایات و اسناد آمده بخوبی نشان دهنده‌ی چگونه جمع شدن بین فقدان عدالت در امام جماعت و حضور در جمعه و جماعت مسلمین میباشد

در تفسیر قمی و تفسیر نور الثقلین ذیل تفسیر آیه ۳۸ سوره‌ی روم چنین آمده:

حضر المسجد و وقف خلف ابی بکر و صلی لنفسه...

یا زراره از امام محمد باقر (ع) در باب "الصلاة خلف من لا یقتدی به" کتاب شریف کافی چنین روایت کرده که امیرالمومنین (علیه السلام) در نماز جمعه پشت سر امام فاسق، بعد از دو رکعت ایستادند و نماز را چهار رکعتی خواندند!



شخصی که در کنار ایشان بود اشکال کرد: یا ابالحسن نماز را چهار رکعتی خواندی در حالی که بین آن فاصله نینداختی! امام فرمودند: آن چهار رکعت مشابه بود. سپس شخص اشکال کننده می‌گوید من متوجه نشدم امام چه گفت!

همانطور که می‌بینیم امام با توجه به ظرفیت و معرفت شخص اشکال کننده، پاسخ وی را به صورت مبهم دادند! یا در برخی روایات دیگر از استحباب خواندن نماز قبل یا بعد از جماعت و حضور با آنان در نماز جماعت سخن کرده‌اند، مانند این روایت:

قال الصادق (علیه السلام): ما منکم احد یصلی صلاة فريضة فی وقتها ثم یصلی معهم صلاة تقيه و هو متوضیء الا کتب الله له بها خمساً و عشرين درجةً ، فارغبوا فی ذلك (وسائل الشیعة ج ۸ ص ۳۰۲)
 احدی از شما نیست که نماز فريضة را در وقت آن به جای آورد سپس با آنان در حالی که وضو دارد نماز از سر تقيه بخواند مگر اینکه خداوند ۲۵ درجه برایش بنویسد، پس بشتابید به سوی آن!

ب) خوش برخوردی با مخالفان

یکی از مهمترین خصوصیات اخلاقی و رفتاری رسول اکرم (ص) و ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) نوع برخورد آن بزرگواران با عامه‌ی مردم خصوصاً با مخالفان و هتاکان بوده است ، به نحوی که اکثر آن مخالفین هتاک پس از مشاهده‌ی نوع برخورد ائمه، تحت تاثیر آن اخلاق عالی و کریمانه قرار گرفته و متنبه می‌شدند و با تغییر روش و منش ، بعضاً از اصحاب و خواص حضرات معصومین نیز قرار می‌گرفتند، در این زمینه نمونه‌های عملی و دستورات ایشان به اصحاب به قدری زیاد است که از شماره خارج است منتها ما به برخی موارد آن من باب تیمن و تبرک اشاره‌ای خواهیم کرد

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

مَنْ كَانَ رَافِقًا فِي أَمْرِهِ ، نَالَ مَا يُرِيدُ مِنَ النَّاسِ (اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۰)

هر که در کارش اهل رفیق و مدارا باشد ، به هر چه از مردم بخواهد می‌رسد.

یا در روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه «و قولوا للناس حسناً» فرمودند:

قال: قَوْلُوا لِلنَّاسِ كَلِمَةً حَسَنًا مُؤْمِنِيهِمْ وَ مُخَالِفِيهِمْ؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَبْسُطُ لَهُمْ وَجْهَهُ وَ أَمَّا الْمُخَالِفُونَ فَيَكَلِّمُهُمْ بِالْمَدَارَةِ لِاجْتِنَابِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ. فَإِنْ اسْتَرَّ مِنْ ذَلِكَ بِكَفْشُرُورِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ وَ عَنْ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ (تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۴۸)

با تمام مردم به خوبی سخن بگویید چه مومن باشند چه مخالف. اما با مومنان گشاده رو باشید و اما اگر از مخالفین باشند با مدارا با آنان سخن بگویید تا بسوی ایمان جذب شوند و اگر از ایمان آنان نومید شدید پس جان خودتان و برادران مومن‌تان را از شر آنان حفظ کرده‌اید.

یا در روایتی از امیرالمومنین (ع) اینگونه آمده است که طلب اصلاح دشمنان با سخنان نیک و زیبایی رفتار آسانتر از رو در رو شدن و درگیری با آنان است. (غرر الحکم و درر الکلم ح ۱۹۲۶)

در روایتی دیگر از امام صادق (علیه السلام) اینگونه نقل شده که برای ما مایه زینت باشید و نه مایه عیب و رسوایی، ما را محبوب مردم کنید و دشمن آنان نگردانید، همه دوستی‌ها را به سوی ما بکشانید و دشمنی‌ها را از ما دفع کنید (وسائل الشیعه ج ۸ ح ۱۵۵۰۶)

در روایتی دیگر اینگونه نقل شده که مردی از اهل شام، که تحت تاثیر تبلیغات معاویه قرار گرفته بود، به مدینه آمد و با امام حسن مجتبی (ع) برخورد کرد و تا آنجا که توانست به آن حضرت ناسزا گفت. هنگامی که ساکت شد امام رو به او کرد و پس از سلام و تبسم فرمود: ای پیرمرد گمان کنم در شهر ما غریبی و در مورد من به اشتباه افتادی، هر نیاز و حاجتی که اینجا داری برایت برآورده میکنیم، از خوراک و پوشاک گرفته تا جا و مکان، و تا وقتی در این شهر هستی مهمان من باش.

آن مرد وقتی چنین رفتار بزرگوارانه‌ی امام را مشاهده کرد، با شرمندگی گفت: گواهی میدهم که تو شایسته‌ی امانتی و خدا آگاه است که جانشینی‌اش را کجا قرار دهد. تا این ساعت تو و پدرت نزد من از همه مبغوض‌تر بودید و اینک کسی نزد من از شما محبوب‌تر نیست (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۳۴۴)

و همچنین در روایتی دیگر اینگونه نقل شده هنگامی که یکی از افراد متأثر از تبلیغات مسموم دستگاه اموی با امام سجاد (ع) مواجه شد به ایشان بی ادبی و اهانت کرد، امام بعد از فرو نشستن خشم آن فرد، به وی فرمود: «آنچه خواستی به من گفتی، اگر آنچه گفتی، در من است از خداوند آمرزش میخواهم و اگر آنچه گفتی نادرست است، خداوند تو را بیامرزد» آن مرد پشیمان از برخورد خود شد و گفت: «آنچه به تو گفتم، خود لایق آن بودم» (الارشاد ج ۲ صفحه ۱۴۵)

مفضل یکی از صحابه‌ی امام صادق (علیه السلام) اینگونه نقل می‌کند:

من روزی در روضه میان قبر و منبر رسول خدا (ص) نشسته بودم که ابن ابی‌العوجا با یارانش به آنجا آمدند و درباره‌ی پیامبر و خداوند مطالبی کفرآمیز گفتند. از خشم و عصبانیت نتوانستم خود را نگاه دارم و گفتم: ای دشمن خدا، در دین خدا به الحاد کشیده شده‌ای و خداوند سبحان را انکار کرده‌ای! ابن ابی‌العوجا گفت: «ای مرد اگر تو اهل کلام هستی با تو سخن می‌گوییم و اگر دلیلت اثبات گشت از تو پیروی می‌کنیم و اگر از اهل کلام نیستی سخنی با تو نیست، و اگر از اصحاب جعفر بن محمد هستی او هرگز با ما چنین سخن نمی‌گوید و با شیوه‌ی تو با ما مجادله نمی‌کند. او سخنان ما را بیش از آنچه شنیده‌ای شنیده است ولی در گفتگو با ما، هرگز به ما دشنام نداده و به ما تعدی نکرده است. او بردبار و باوقار و استوار و عاقل است. نادان و بی‌پروا و سبک مغز نیست. به سخن ما گوش فرا می‌دهد و کلام ما را می‌شنود و به سخنان ما بخوبی توجه می‌کند. هر گاه تصور می‌کند سخنان خود را خوب و کامل گفته‌ایم، حجت ما را با دلیلی ساده و خطابی کوتاه باطل و ما را به حجت خود ملزم می‌کند. اگر تو از شاگردان او هستی، همانند او با ما سخن بگو» (بحارالانوار ج ۳ ص ۵۷)

ج) پرهیز از دشنام و پرخاشگری

یکی از مواردی که باعث تحریک عواطف و احساسات و به خشم و غضب درآمدن اشخاص می‌گردد و حتی باعث بسته شدن راه هدایت ایشان می‌شود و جان و مال و نوامیس اقشار مختلف جامعه را به خطر می‌اندازد، دشنام دادن به مقدسات و عقاید دیگران است، هر چند آن عقاید سست و بی پایه و اساس باشد. تجربه نیز نشان

داده که اینگونه برخوردها نه تنها باعث ضعف و از بین رفتن آن عقیده نمی‌شود بلکه نتیجه معکوس دارد و ممکن است باعث زوال و از بین رفتن فکر و عقیده‌ی دشنام دهنده شود هر چند آن مکتب و عقیده به حق باشد. لذا اهل بیت (علیهم السلام) همواره با رعایت این اصل در جامعه زندگی کرده‌اند و اینگونه با عقاید باطل مناظره و مجادله می‌کردند و همواره به اصحاب و یاران نیز با عمل و سخن رعایت این اصل در گوشزد می‌کرده‌اند که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهیم کرد:

در کتاب مصادر نهج البلاغه چنین روایت شده که حجر بن عدی و عمرو بن حمق که از اصحاب معروف حضرت علی (علیه السلام) بودند در ایام صفین به شامیان لعن و دشنام می‌دادند، امام آنها را خواست و از اینکار نهی فرمودند. آن دو عرض کردند که آیا ما بر حق نیستیم؟ آیا آنها بر باطل نیستند؟ حضرت فرمودند: آری. عرض کردند پس چرا ما را از اینکار باز می‌دارید؟ حضرت فرمودند:

إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ، وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ دَكَّرْتُمْ خَالَهُمْ كَانِ أَصَوَّبَ فِي الْقَوْلِ وَ أْبْلَغَ فِي الْعُدْرِ، وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ أْصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ أْهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ، حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ وَ يَرْعَوْى عَنِ الْغَىِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ (خطبه ۲۰۶ نهج البلاغه)

دوست ندارم که شما دشنام دهنده باشید. ولی اگر به توصیف اعمال و بیان حالشان بپردازید، سخن‌تان به صواب نزدیکتر و عذرتان پذیرفته‌تر است. به جای آنکه دشنامشان دهید، بگویید: بار خدایا خون‌های ما و آنها را از ریختن نگه‌دار و میان ما و آنان آشتی بینداز. و آنها را در این گمراهی هدایت نما، تا هر که حق را نمیشناسد، بشناسد و هر که آرمند گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد. در جای دگر اینگونه نقل شده:

به امام صادق (علیه السلام) گفتند: ما مردی را در مسجد می‌بینم که آشکارا به دشمنان شما اهل بیت دشنام می‌دهد. حضرت فرمودند: مَا لَهُ - لَعْنَهُ اللَّهُ - يَعْرِضُ بِنَا». و قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...! (بحار الانوار ج ۷۴ ص ۲۱۷)

او که خداوند لعنتش کند نسبتی با ما ندارد. خداوند فرموده است: سب و دشنام ندهید به آنان که کسی را جز خدا میخوانند...

در روایتی دیگر ابن مسکان از امام صادق (علیه السلام) نقل میکند که بدو فرمود: گمان کنم هر کسی نزد تو به حضرت علی (علیه السلام) ناسزا گوید، اگر بتوانی بینی او را بکنی، چنین خواهی کرد؟ ابن مسکان گفت: آری، فدایت شوم. قسم به خاندانم چنین کنم! امام (ع) فرمودند: چنین مکن! به خدا قسم هر گاه می‌شنوم کسی به علی (علیه السلام) ناسزا می‌گوید و بین من و او، تنها یک ستون فاصله است، پشت ستون مخفی می‌شوم و پس از فراغت از نماز، از کنارش می‌گذرم، به او سلام می‌دهم و با او مصافحه میکنم! (جامع احادیث الشیعه ج ۲۰ ص ۳۷)

در روایت دیگر عمرو بن نعمان میگوید: شخصی با امام صادق (علیه السلام) در بازار کفاش‌ها می‌رفت. غلام همراه امام، عقب افتاده بود. آن مرد چندبار سر برگرداند و او را پیدا نکرد، بار چهارم که او را دید، ناسزایی به او گفت و نسبت ناروایی به مادر او داد. امام از فرط ناراحتی سیلی به صورت خود زد و فرمود: من تاکنون گمان میکردم تو اهل ورع و تقوا هستی و اکنون مشخص شد که تقوا نداری. او جواب داد: جانم به فدایت! مادر او

مشرك بوده است. حضرت فرمود: آیا نمیدانی هر امتی برای خودشان آیینی جهت نکاح دارند و ملتزم به نکاح خود هستند؟ دیگر به همراه من میا! راوی می‌گوید دیگر او را با آن حضرت ندیدم. (اصول کافی ج ۲ ص ۳۲۴)

همچنین در روایتی دگر اینگونه نقل شده: در یکی از محافل که امام هادی (علیه السلام) در آن حضور داشت، از فضائل خلفا، آن هم با تکیه بر احادیث نبوی سخن به میان آمد. امام (ع) ضمن رد احادیث جعلی درباره‌ی فضائل آنان و اثبات بی‌پایگی آنها، بر اساس قرآن و سنت واقعی و عقل، به پرسش‌ها پاسخ فرمود و تلاش داشت تا احترام خلفای نخست را نیز حفظ کند. در این مجلس، یحیی بن اکثم پرسش‌هایی درباره‌ی خلفای نخستین پرسید و ابتدا این روایت را مطرح کرد: «جبرئیل از طرف خدا به رسولش گفت: از ابوبکر سوال کن که آیا او از من راضی است؟ من که از او راضی هستم»

در آن مجلس که تعداد زیادی از علمای اهل سنت نیز حضور داشتند، امام فرمود: من منکر فضل ابوبکر نیستم، ولی کسی که این روایت را نقل کرده، به این روایت از رسول خدا نیز توجه می‌کرد که همه‌ی حدیث شناسان صحت آن را پذیرفته‌اند: آن حضرت در حجة الوداع فرمود: نسبت دادن سخنان دروغ و ناروا به من زیاد شده است و پس از این زیادتر خواهد شد، کسانی که بر من دروغ می‌بندند، جایگاهشان از آتش پر خواهد شد. سپس امام فرمودند: این روایت که جناب یحیی نقل کرد با کتاب خدا موافق نیست، زیرا خداوند میفرماید: (و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب من حبل الوريد) ما انسان را آفریدیم و میدانیم در دلش چه میگذرد و از رگ گردن به او نزدیکتریم.

یحیی مجدد روایت دیگری را مطرح کرد و گفت: «مثل ابابکر و عمر در زمین همانند جبرئیل و میکائیل در آسمان است»

امام جواد علیه السلام فرمودند: در این مورد نیز باید دقت شود، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب درگاه خدایند، هرگز گناه نکرده‌اند و نمی‌کنند و یک لحظه از اطاعت خدا جدا نمی‌شوند، ولی عمر و ابوبکر مدت‌ها مشرک بودند و سپس مسلمان شدند، آنها بیشتر عمرشان را در شرک بسر آورده‌اند، پس محال است آنها به میکائیل و جبرئیل تشبیه شوند.

سپس یحیی روایت دیگری را نقل کرد که ابابکر و عمر آقای پیران بهشتند، نظر شما در این مورد چیست؟ امام جواد (ع) فرمود: این روایت نیز نادرست است زیرا تمام اهل بهشت جوان هستند و در میان آنها پیری نیست، این حدیث را بنی امیه ساختند تا در برابر آن حدیثی قرار گیرد که رسول خدا فرمودند: «حسن و حسین (علیهما السلام) دو آقای جوانان اهل بهشت هستند»

سپس یحیی گفت: در روایتی آمده که سکینه «فرشته‌ی حق» بزبان عمر سخن می‌گوید. امام جواد (ع) فرمود: من منکر فضل عمر نیستم ولی ابابکر با اینکه از عمر برتر است، بر فراز منبر گفت: شیطانی در من است که مرا منحرف می‌سازد، هرگاه دیدید از راه راست منحرف شدم مرا از انحراف باز دارید (الاحتجاج طبرسی ج ۲ ص ۴۷۷)

سخنان بسیار دیگری در تایید این سیره، از امام علی(علیه السلام) به دست ما رسیده است. ایشان از علامات مردم باتقوا، گفتار ملایم و دوری از دشنام را ذکر کرده‌اند (نهج البلاغه خطبه ۱۹۳) و به نرمی سخن گفتن را، جزو عبادات برشمرده‌اند (غرر الحکم و درر الکلم ج ۲ ص ۴۹۷) و برای پاسخ زیبا شنیدن (غرر الحکم و درر الکلم ج ۲ ص ۲۶۶) و کم شدن کینه ورزان و زیاد شدن دوستان، امر به گفتار ملایم و زیبا کرده‌اند (غرر الحکم و درر الکلم ج ۴ ص ۳۲۹)

و در مقابل لزوم پرهیز از سخن زشت و ناهنجار را به دلیل ایجاد خشم و کینه نسبت به مومنین (غرر الحکم و درر الکلم ج ۲ ص ۲۹۸)، مرگ آور بودن هرزه گویی (غرر الحکم و درر الکلم ج ۱ ص ۳۳۲)، برپایی جنگ به خاطر گفتن یک کلمه‌ی نابجا (غرر الحکم و درر الکلم ج ۴ ص ۶۶)، کاهش ارزش انسانی و از بین رفتن برادری (غرر الحکم و درر الکلم ج ۴ ص ۱۴۴)، و حتی به دلیل برشمردن زشتی کلام از روش پست فطرتان (غرر الحکم و درر الکلم ج ۴ ص ۳۳۹) ما را به زیبایی سخن و نرمی کلام دعوت کرده‌اند.

و همچنین یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) به نام مرزم می‌گوید: امام مرا برای رساندن نامه‌ای مامور کرد. هنگامی که خارج شدم ایشان مرا صدا زد و فرمود: «ای مرزم! چرا بین تو و مردم(مخالفان) جز به نیکی نباشد، گرچه به ما دشنام دهند!» (مشکات الانوار فی غرر الاخبار ص ۱۲۸) در روایتی دیگر امام باقر(علیه السلام) فرمودند:

آنها از زبان ما چیزهایی نقل کردند که نه از زبان ما بیان شده بود و نه به محتوای آن عمل کرده بودیم، با اینکار میخواستند ما را منفور مردم سازند و تخم عداوت و کینه با ما را در دل آنان بکارند. این سیاستی بود که بعد از وفات امام حسن(ع) و در زمان معاویه با شدت هر چه بیشتر دنبال می‌شد. در پی این تبلیغات بود که همه جا به کشتار شیعیان پرداختند و با کوچکترین سوءظن و با هر اتهامی مردم را دستگیر می کردند. عرصه بر پیروان ما چنان تنگ شد و کار به جایی رسید که اگر کسی را زندیق یا کافر می نامیدند، برایش بهتر بود که او را شیعی می‌نامیدند (ع) بخوانند... (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۴۴)

جدا از روایات مذکور مبنی بر نهی سب و دشنام، به شهادت تاریخ و سیره نویسان، سلاطین و خلفای مستبد، همیشه سب خلفاء را بهانه‌ای برای قتل عام و نابودی شیعه قرار می‌دادند، همانگونه که صاحب کتاب المنتظم به این نکته اشاره کرده و می‌گوید:

حکام و سردمداران قدرت هر وقت که می‌خواستند شخص شیعی مذهب را تعقیب و دستگیر و مجازات کنند، به جرم فحش و ناسزا به ابوبکر و عمر بود نه اینکه چون پیرو علی علیه السلام است و یا از آن حضرت دفاع کرده است. (ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۲ ص ۳۶)

ابن اثیر در حوادث سال ۴۰۷ هـ.ق می‌نویسد: در این سال در تمام شهرهای آفریقا، شیعیان را به جرم سب و لعن شیخین از بین بردند. (ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل، ج ۹ ص ۲۹۴)

نظر شهید مطهری پیرامون مفهوم وحدت اسلامی

اما به نظر می‌رسد که اعتراض‌کننده در مفهوم اتحاد اسلامی دچار اشتباه شده است، مفهوم اتحاد اسلامی که در صد سال اخیر میان علماء و فضلاء مومن و روشنفکر اسلامی متداول شده، این نیست که از اصول اعتقادی یا غیر اعتقادی خود صرف‌نظر کنند و به اصطلاح مشترکات همه‌ی فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند، چه اینکار نه منطقی است و نه عملی. چگونه ممکن است از پیروان یک مذهب تقاضا کرد که به خاطر مصلحت حفظ وحدت اسلام و مسلمین از فلان اصل اعتقادی یا عملی خود که به هر حال به نظر خود آن را جزء اسلام میدانند، صرف‌نظر کنند؟ در حکم این است که از او بخواهیم به نام اسلام از جزئی از اسلام چشم‌پوشد. پایبند کردن مردم به یک اصل مذهبی و یا دلسرد کردن آنها از آن، راه‌های دیگری دارد و طبیعی‌ترین آن منطقی و برهان است. با خواهش و تمنا و به نام مصلحت، نه میتوان قومی را به اصلی مومن ساخت و نه میتوان ایمان آنها را بدان اصل از آنها گرفت. ما خود شیعه هستیم و افتخار پیروی اهل بیت (علیهم السلام) را داریم، کوچکترین چیزی حتی یک مستحب و یا مکروه کوچک را قابل مصالحه نمی‌دانیم، نه توقع کسی را در این زمینه می‌پذیریم و نه از دیگران انتظار داریم که به نام مصلحت و به خاطر اتحاد اسلامی از یک اصل از اصول خود دست بردارند، آنچه ما انتظار داریم این است که محیط حسن تفاهم به وجود آید تا ما که از خود اصول و فروعی داریم، بتوانیم کالای خود را به عنوان بهترین کالا عرضه بداریم تا شیعه بیش از این در حال انزوا به سر نبرد و بازارهای مهم جهان اسلامی به روی کالای نفیس معارف اسلامی شیعی بسته نباشد. اخذ مشترکات اسلامی و طرد مختصات هر فرقه‌ای نوعی خرق اجماع مرکب است، محصول آن چیزی است که قطعاً غیر از اسلام واقعی است، زیرا بالاخره مختصات یکی از فرق، جزء اسلام است و اسلام مجرد از همه‌ی این مشخصات و ممیزات و مختصات، وجود ندارد (امامت و رهبری، شهید مطهری ص ۱۷)

وحدت یا برائت؟!

وقتی از منظر اهل برائت و مخالفین وحدت، به آیات و روایات می‌نگریم گویا سخن از وحدت، جزو کبائر گناهان و مساوی با خروج از دین و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است! گفتارها و رفتارهایی چون دستور به لعن و اظهار برائت از عمل و عقیده‌ی غاصبان خلافت و ظالمان به اهل بیت رسول الله (ص) و افشای ماهیت پلید و خبیث آنان و حتی اظهار برائت از منکرین برائت و شماتت آنان و تمام مواردی که ذکر شد، همگی دال بر مدعای ایشان است!

اما وقتی از منظر قائلین به وحدت، به سیره‌ی عملی و گفتار و توصیه‌ی ائمه‌ی اطهار (ع) نگاه میکنیم گو اینکه هیچ هدف و مقصدی جز وحدت در جامعه‌ی اسلامی و پرهیز از تفرقه امت اسلام مشاهده نمی‌گردد؛ رفتارها و گفتارهایی چون شرکت در جمعه و جماعت مسلمین، توصیه‌های متعدد به خوشرفتاری با مخالفان، شرکت در تشییع جنازه‌ی آنان، شهادت به نفع آنان در محاکم قضایی و حتی مزمت دوستان جاهلی که به شیوه‌های غلط در پی اعلام برائت بوده‌اند.

برائت و وحدت - جامعه‌ی اسلامی در سیره‌ی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)

ظاهراً علت این تعارض و تناقض در دستورات دینی؛ برداشت‌های متفاوت و ظاهری و کم عمق و جزئی از دین است که افراد با پیش زمینه فکری به آیات و روایات مراجعه می‌کنند و آن میوه‌ای که مطابق رای و نظرشان است را برداشت و به عنوان موید عقاید خود به جامعه ارائه میکنند!

لذا اگر بدون پیش زمینه‌ی فکری و با نگاه جامع به سیره‌ی عملی و توصیه‌های حضرات معصومین (علیهم السلام) نگاه کنیم، قطعاً به نتایج جالبتر و قابل توجهی دست پیدا خواهیم کرد و آنجاست که به چگونگی جمع این روایات و دستورات پی خواهیم برد؛ یکی از راه‌های جمع بین این روایات به ظاهر معارض شرایط عمل به آن‌ها است، به عنوان مثال ما اگر به شرایط برائت و تبری عمل کنیم به خودی خود از این واجب الهی رفع اتهام خواهد شد؛ امیرالمومنین علی (علیه السلام) فرمودند:

خَالَطُوا النَّاسَ بِالسَّيِّئَاتِ وَأَجْسَادِكُمْ ، وَ زَايَلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ (غرر الحکم و درر الکلم ج ۳ ح ۵۰۷)

با مردم با زبان‌ها و بدن‌هایتان هم نشینی کنید و با دل‌ها و اعمالتان از آنان جدا باشید!

شرایط اظهار برائت و تبری:

اظهار برائت و عمل به تبری در هر مکان و زمانی شرایط خاص خودش را دارا است، لذا برای اجرای آن نمی‌شود به یک نسخه‌ی واحد متمسک شد، سیره و استدلال عقلاً نیز موید این گفتار است. یکی از علل تفاوت در روایت از سیره معصومین و گفتار آنان، تفاوت در شرایط مکانی و زمانی و میزان معرفت شخص سوال کننده بوده است. اما از مهمترین شروط کلی تبری پرهیز از دشنام دادن به معبودان آنان است:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ (انعام آیه ۱۰۸)

به آنچه مشرکان غیر از خدا را می‌خوانند دشنام ندهید تا مبادا آنها از روی ظلم و جهالت خدا را دشنام دهند!

از دیگر شروط برائت، رعایت تقیه برای در حفظ دماء مومنین و جلوگیری از ایجاد بغض ائمه‌ی اطهار (ع) در قلوب مستضعفین عقیدتی از مسلمین است. از این جهت فرموده‌اند:

حَبِّبْنَا إِلَى النَّاسِ وَ لَا تَبْغُضُونَا إِلَيْهِمْ (دعائم الاسلام ج ۱ ص ۵۷)

محبت ما را در دل‌های مردم بکارید و ما رو مبعوض آنان نگردانید!

طبق آیات ذیل دامنه برائت تا روز قیامت کشیده شده، در سوره بقره آیات ۱۶۶ و ۱۶۷ چنین آمده:

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمْ الْأَسْبَابُ (۱۶۶) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

در آن هنگام رهبران [شُرک و کفر] از پیروانشان بیزاری می‌جویند، و عذاب را مشاهده می‌کنند و دستشان از همه جا بریده می‌شود و آنان که پیروی کردند می‌گویند: کاش برای ما به دنیا بازگشتی بود تا ما هم از آنان (پیشوایان گمراه کننده) بیزاری می‌جستیم آنچنان که آنان امروز از ما بیزاری جستند، خداوند این چنین اعمال آنها را به صورت حسرت و اندوه به آنان نشان می‌دهد و اینان هرگز از آتش دوزخ خارج نخواهند شد.

و از سوی دیگر دامنه رعایت تقیه تا روز ظهور معرفی شده است. دلیل بر این مطلب نیز روایاتی است که از اهل بیت به ما رسیده، مانند روایت ذیل:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

كَلَّمَا تَقَارَبَ هَذَا الْأَمْرُ كَانَتْ أَشَدَّ لِلتَّقِيَةِ (اصول الکافی ج ۲ ص ۲۲۰)

هر چه این امر (ظهور امام زمان (عج)) نزدیکتر شود تقیه شدیدتر می‌شود.

امر به حفظ اسرار و رعایت تقیه و عدم تحمیل ایمان:

توجه خاص حضرات معصومین به به حفظ اسرار و رعایت تقیه و عدم تحمیل ایمان و تلاش بی وقفه‌ی آنان برای بصیرت افزایی در جامعه تا حد زیادی راه را بر ما نمایان خواهد کرد. در جوامع حدیثی شیعه، احادیث متعددی وجود دارد که سفارش به سخن گفتن به اندازه‌ی فهم و عقل مردم و عدم تحمیل عقیده‌ای فراتر از طاقت آنها می‌نماید. در جلد هجدهم کتاب جامع احادیث الشیعه بابی با عنوان «باب ما ورد فی کتم الدین عن غیر اهل مع التقیه و حدیث الناس بما یعرفون و ترک ما ینکرون» باز شده و نزدیک به یکصد حدیث در این زمینه گزارش شده، مضمون آن این است که اصحاب ائمه هیچگاه مجاز نیستند به ارائه و اشاعه و تحمیل آن دسته از تعلیمی پردازند که پذیرش و فهم آن برای همگان با توجه به تفاوت‌های فکری و استعداد مردم میسر نیست. این کار چه بسا موجب وهن و تمسخر مکتب اهل بیت (ع) گردد و به تکذیب آموزه‌های خدا و رسولش و اذیت و آزار مومنان بینجامد.

امام صادق (علیه السلام) در ضمن سفارش‌هایی به شیعیان می‌فرمودند احادیثی را به مردم بگویند که آن را میشناسند و آنچه را نمی‌پسندند از آنها بپوشانید، ضرر کسانی که سخنان غیر متعارف می‌گویند حتی از ضرر نواسب نیز بیشتر است و به اصحابشان دستور می‌دهند هر گاه افرادی از زبان ایشان سخنان نامتعارف گفتند از آنان نپذیرند. (اصول کافی ج ۲ ص ۲۲۲ و ۲۲۴)

همچنین حضرت رضا (علیه السلام) می‌فرمودند با مردم به اندازه‌ی معرفت و شناختشان سخن بگویند و به آنچه که شناخت ندارند را باید رها کرد! (جامع احادیث الشیعه ج ۱۸ ص ۴۸۲)

همچنین حضرت صادق (علیه السلام) نیز در این مورد فرمودند:



گروهی از مردم در مسجدند که اسرار ما و خود را فاش میکنند. آنها از ما نیستند و ما از آنها نیستیم. من خود سخن میگویم و حفظ اسرار می‌کنم، اما آنها رازها را برملا می‌کنند. خداوند آبرویشان را بریزد! به من می‌گویند امام! اما من به خدا امام آنان نیستم، مگر اینکه از من اطاعت کنند. هر کس از امر من سرپیچی کند، امام او نیستم. چرا مدام نام من بر زبان آنهاست؟ بس است! به خدا سوگند آنان در روز قیامت با من محشور نمی‌شوند! (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۸۵ / جامع احادیث الشیعه ج ۱۸ ص ۴۰۲)

فوائد و آثار تقیه:

الف) در صورت تقیه نکردن نه تنها هدایت اثر ندارد بلکه موجب لعن و شتم از جانب مردم، اعم از موافق و مخالف خواهد شد و از آنجا که امام چون رسول خدا(ص) حریص بر هدایت مردم هستند، لذا معارف را ذره ذره و مرحله به مرحله و به اندازه ظرفیت و درک و فهم مخاطب به آنان عرضه می‌کرده‌اند لذا می‌بینیم این دستور نه تنها بین موافق و مخالف دستور داده شده، بلکه بین خواص نیز اینگونه است لذا ممکن است بر اساس همین مبنا فرموده‌اند:

لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله (الكافی ج ۱ ص ۴۰۱ / رجال کشی ج ۱ ص ۴۷)

و از سوی دیگر اگر بدون در نظر گرفتن ظرفیت و میزان معرفت مخاطب، به نشر معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) پرداخته شود، ممکن است معارف الهی مورد وهن و تمسخر و بی حرمتی افراد قرار گیرد و حتی موجب بدبینی مردم نسبت به معارف الهی گردد.

پرفسور کوربن پس از تحقیق مفصل در این زمینه گفته:

شیعیان، ایمان و عقاید ناب خود را در مقابل افرادی که ظرفیت و درک لازم را ندارند، کتمان می‌کنند، تا مبدا معرفت دینی بی حرمت گردد و یا بدرستی تحلیل نگردد. (تاریخ امامان شیعه ص ۱۷۶)

ب) عدم رعایت تقیه منجر به قطع ارتباط شیعیان و موجب انزوای آنان از جامعه می‌شد که در این صورت نه تنها زندگی بر آنان سخت می‌شد بلکه به صورت اقلیت شناخته شده در جامعه در می‌آمدند و دستگاه استبداد در صورت بحران‌های سیاسی و فرهنگی بلافاصله و براحتی آنان را از بین می‌بردند

ج) نفوذ دادن و حفظ عناصری از شیعیان در بخش‌های سیاسی و فرهنگی دستگاه حکومتی

وجود چنین اشخاصی در بدنه‌ی دستگاه حکومتی در مواقع مختلف بسیار به نفع شیعیان تمام می‌شد، گاهی موجب خنثی کردن برخی توطئه‌ها علیه شیعیان می‌شدند، گاهی از ظلم و ستم بر شیعیان اینگونه جلوگیری می‌کرده‌اند و گاه موجب رفع مشکلات آن می‌شدند، که در صورت عدم رعایت تقیه و حفظ اسرار قطعاً چنین اتفاقات خوشایندی ممکن نبود.

لذا امامان شیعه درباره تشویق شیعیان به مشارکت در اعیاد و مراسم عبادی و سیاسی و آیین مذهبی ملی بسیار سخن گفته‌اند و با به کار بستن تقیه به عنوان یک خط مشی مبارزاتی، از یک سو اندک نخبگان شیعه را از هجوم حکومت حفظ می‌کردند و از یک سو به تبلیغ غیر علنی و سازمان یافته‌ی عقاید شیعه می‌پرداختند. (تاریخ امامان شیعه ص ۱۷۶)



نتیجه

با توجه به مقدمه و روایاتی که در متن بدان اشاره شد، میتوان وحدت را در سیره‌ی امام ۲۵۰ ساله اینگونه تعریف کرد:

زندگی مسالمت آمیز در کنار سایر اقشار جامعه (اعم از موافق و مخالف) و تلاش بی وقفه برای آگاه سازی و معرفت افزایی آحاد جامعه بدور از تحریک عواطف و احساسات آنان علیه جبهه‌ی حق و گرایش جامعه به سمت وحدت با محوریت حق گرایی می‌باشد.

وحدت در سیره‌ی اهل بیت (علیهم السلام) هیچگاه به معنی زندگی منفعلانه در برابر مخالفین و معاندین نبوده، چرا که این بزرگواران از هر موقعیتی برای آگاه سازی و معرفت افزایی آحاد جامعه، به بهترین وجه ممکن بهره می‌برده‌اند

که بارزترین مصداق آن سیره‌ی امام زین العابدین (علیه السلام) می‌باشد که در آن شرایط ظلم و خفقان با خردمندی و بدون تحریک حکومت و دستگاه ظالم، موفق به تربیت ۱۷۲ نفر اندیشمند و اهل علم برجسته (اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی ص ۱۲۰) می‌شوند که هر کدام از این شاگردان میان دوستان و بستگان خود سر منشاء خیر و برکت فراوان در نشر معارف اهل بیت (علیهم السلام) و آموزه‌های دین و شریعت بوده‌اند. و به جرات میتوان گفت سر منشاء آن غوغای بی نظیر علمی در زمان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) همین زحمات هوشمندانه و شبانه روزی امام سجاد (علیه السلام) در خفا و پس پرده بوده است.

زائت و وحدت جامعه‌ی اسلامی در سیره‌ی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)



منابع

قرآن و نهج البلاغه

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبئه‌الله، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ ق
۲. ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم
۴. احمدی، حمید، تاریخ امامان شیعه، دفتر نشر معارف
۵. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، تحقیق حسن الامین، بیروت
۶. آقانوری، علی، امامان شیعه و وحدت اسلامی، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب ۱۳۸۷ ش
۷. تمیمی آمدی، عبد الواحد، غرر الحکم و درر کلم، مجموعه کلمات قصار امیرالمومنین، بیروت، الاعملى ۱۴۰۷
۸. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امام شیعه، قم، موسسه انصاریان، ۱۳۸۱
۹. حر عاملی، محمد بن حسن بن علی، وسائل الشیعه
۱۰. خلیل بن احمد فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب العین
۱۱. شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار
۱۲. طباطبایی بروجردی، سید حسین، جامع احادیث الشیعه
۱۳. طبرسی، محمد بن علی ابی منصور، الاحتجاج، انتشارات اسوه، ۱۳۷۲
۱۴. طبرسی، علی بن حسن بن فضل، مشکات الانوار فی غرر الاخبار
۱۵. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفه رجال، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸
۱۶. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام
۱۷. قمی، محمد بن علی بن حسین، صفات الشیعه
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول الکافی، بیروت، دار صعب، ۱۴۰۱ ق
۱۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء تراث العربی، ۱۴۰۳ ق
۲۰. مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، انتشارات صدرا
۲۱. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد
۲۲. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، موسسه آل البيت ۱۳۶۷



